



از ولایت‌پذیری تا انقلاب اسلامی

برخی از رخداد‌های تاریخی با وجود کوتاه بودن‌شان، تأثیری ژرف و پایدار بر بسترهای فرهنگی و فرایندهای هویتی یک ملت می‌گذارند.

نقش امام رضا(ع) در قوام بخشی به هویت ایرانی از ولایت‌پذیری تا انقلاب اسلامی

برخی از رخداد‌های تاریخی با وجود کوتاه بودن‌شان، تأثیری ژرف و پایدار بر بسترهای فرهنگی و فرایندهای هویتی یک ملت می‌گذارند.

حضور امام رضا(ع) در ایران از جمله این رخداد‌هاست که می‌تواند مورد تأمل قرار گیرد؛ به ویژه که بنا به نقل تواریخ از جمله تاریخ نیشابور، در سفر امام رضا(ع) به خراسان، ایشان وارد نیشابور شدند و مردم آن سامان سراپا اشک و شوق از ایشان طلب حدیثی از جد بزرگوارش کردند. امام نیز در پاسخ به این درخواست، به استناد پدران خویش و از جمله رسول اکرم(ص) و در نهایت خداوند فرمود: «کلمه توحید (لااله الا الله) دژی استوار است. هر کس آن را بگوید، داخل دژ من شده و هر کس داخل دژ من شود، از عذاب من در امان است.« آنگاه امام در ادامه افزودند: «آری خداوند راست فرمود و جبرئیل و رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام همه راست گفته‌اند.« در تاریخ آمده است که کجاوه امام به راه افتاد، اما امام اشاره کردند تا کجاوه را نگه دارند و ندا دردادند: «اما در صورتی که به شرط‌های آن عمل شود و من یکی از آن شرط‌ها هستم.« اینگونه بود که ایرانیان تشنه حضور امام، امام را بعینه تجربه کردند و این مهم را هرساله با زیارت بارگاه ملکوتی ایشان در حافظه تاریخی خود بازسازی می‌کنند.

بر اساس این حضور تاریخی و عینی امام رضا(ع) در ایران، بر آن شدیم تا تأثیر آن را در فرایند هویت‌یابی ایرانیان با دکتر عماد افروغ به بحث و گفت‌وگو بگذاریم. به نظر دکتر افروغ حضور امام رضا(ع) در ایران افزون بر تحکیم بنیان‌های هویتی ایرانیان، به نمودهای سیاسی مهمی نیز دامن زده که از جمله می‌توان به بحث ولایت‌پذیری ایرانیان و در ادامه آن وقوع انقلاب اسلامی اشاره داشت.

• اندیشه و فرهنگ شیعی تأثیر بسزایی در شکل‌دهی به هویت ایرانی داشته است. در این ارتباط سفر امام رضا(ع) به ایران و آنگاه شهادت ایشان و برپاداشتن بارگاهی برای ایشان در ایران، چه تأثیری در این فرایند هویت‌یابی ایرانی داشته است؟ اگر بپذیریم که عناصر مقوم هویت ایرانی، به گونه‌ای یکتا پرستی و مبتنی بر یک دیدگاه سلسله مراتبی است، خواه‌ناخواه مفهوم «امامت.« ذیل «نبوت.« جایگاه ویژه‌ای در تمدن و هویت ایرانی پیدا می‌کند. بارها گفته‌ایم که این قابلیت در آیین مزدایی ایرانیان بوده که اسلام را اختیار کنند و در این میان گرایش شیعی را اتخاذ کنند. بسیاری از ایران‌شناسان شهیر به این قضیه معترف هستند چون این قابلیت و ظرفیت نظری در تمدن ایرانی وجود داشته، به‌طور طبیعی وقتی مظه‌ری از این باور، حضوری زمان‌مند و مکان‌مند در این گرایش و هویت پیدا کند، مسلم است که این باور تقویت می‌شود. در اینجا نباید تأثیر زمان و مکان را نادیده گرفت و صرفاً بر قابلیت‌های نظری و ذهنی پای فشرد. از این حیث، ورود امام رضا(ع) به ایران، کعبه قابل دسترس تفکر شیعی می‌شود.

• آیا از این حیث می‌توان ورود امام رضا(ع) به ایران را نقطه عطفی در هویت‌یابی ایرانی دانست؟ همین طور است. اگر این اتفاق نیفتاده بود یعنی امام رضا(ع) به ایران نمی‌آمدند، جنبه‌های نظری و ذهنی آن باور پررنگ‌تر می‌بود. بنابر این تفکر شیعی با آن ویژگی‌های خاص خود با ورود امام رضا(ع) به ایران و قابل دسترس بودن ایشان ملموس و عینی‌تر و در نهایت تقویت می‌شود. همان‌گونه که هویت، امر مستمری است، پس از شهادت امام رضا(ع) نیز هویت ایرانی استمرار پیدا می‌کند و مدام بازتولید می‌شود. از این رو، حضور امام رضا(ع) در ایران حداقل عنصر بازتولیدکننده تفکر شیعی و هویت ایرانی بوده است.

• این بازتولید نظری و هویتی در چه جنبه‌هایی بوده و کدامیک از رخساره‌های فرهنگی و باورشناختی ما را تقویت کرده است؟

به نظرم این بازتولید بیشتر از نوع نمادین است. به بیان دیگر، این بازتولید عاطفی و مربوط به عرصه زیست جهان و حیات روزمره است و به گونه‌ای بیشتر جنبه ایمانی و هویتی را در سطوح نمادین و عاطفی آن دربرمی‌گیرد. احساس می‌کنم که حلقه‌ای مفقوده در اینجا وجود دارد. ما هنوز آن‌چنان که باید و شاید شناختی از امام رضا(ع)، اهداف حضور و پذیرش ولایت‌عهدی‌شان و تحولاتی که ایجاد کردند (اینکه کجا سکوت کردند؟ کجا فریاد زدند و کجا مبدع یک تحول در ساختار سیاسی می‌شدند) نداریم. متأسفانه در مورد سایر ائمه هم این مسئله وجود دارد. جنبه احساسی و عاطفی ما بر جنبه شناختاری غلبه دارد. خود این مسئله یک کاستی و نقص و

معضل است. ما بیشتر به یک درک اجتماعی از ائمه اکتفا کرده‌ایم تا یک درک ماهوی؛ یعنی چیزی که ارتقا بخش شناخت و آگاهی ما باشد و بتوانیم از آن طریق (شناخت) مواضع بعدی خود را تنظیم کنیم. بنابراین، تأثیر ورود امام‌رضا(ع) بر ما (ایرانیان) در راستای همان تفکر ولایی ماست و از سویی باورهای ما را تقویت کرد؛ اما اگر بخواهیم در سطوح شناختاری، نمادین و ارزشی آن تحلیلی ارائه بدهیم، باید بگوییم که بیشتر در جنبه‌های عاطفی، نمادین و ایمانی آن تجلی یافته است.

البته من منکر این سطح نیستم، اما معتقدم که به ویژه پس از تشکیل نظام جمهوری اسلامی، ما نیاز به سطوح دیگر هم داریم. تنها نمی‌توان به یک سطح عاطفی و ایمانی و معطوف به عشق بسنده کرد و چون ما نسبت به ائمه به سطح عرفانی و باطنی بسنده کرده‌ایم، سبب شده که همین سطح (عرفانی و باطنی) را به اموری دیگر هم تسری بدهیم. این تسری مع‌الفارغ است. ما اگر جنبه شناختاری‌مان نسبت به ائمه پررنگ بود، متوجه این معنا هم می‌شدیم که چیزی که قابل تسری است، همان جنبه شناختاری آن است، نه جنبه عاطفی و باطنی. در واقع آن جنبه عاطفی و باطنی فقط مختص معصومین است؛ یعنی ولایت کبری و باطنی فقط مربوط به معصومین و قابلیت تسری به غیر را ندارند. آن چیزی که قابلیت تسری دارد، همان قواعد آموزه‌هایی است که مربوط و منحصر به هیچ امامی نیست و قابل تسری به بعد از معصوم هم است که امروزه آن را در قالب ولایت فقیه تعریف می‌کنیم. بنابر این آنچه را که امروزه سخت بدان نیازمندیم و می‌توان آن را در قالب فقه سیاسی مطرح کرد، همان نوع نگاه معصومین به حکومت، مردم، اختیارات، تکالیف و حضور مردم در حکومت است. این سؤالاتی است که امروزه پیش‌روی خودمان داریم و باید یک پاسخ دینی فقهی به آن بدهیم. متأسفانه هنوز به این پرسش‌ها پاسخی داده نشده است و تنها به سطح نمادین و عاطفی اکتفا شده است.

همان‌گونه که عرض کردم این مسئله (عاطفی) در مورد معصومین درست است، اما قابل تسری به دیگری نیست. مبدع نظریه ولایت فقیه، امام‌خمینی(ره) نیز همواره بر این مسئله تأکید داشته است. برای مثال امام(ره) روایتی را نقل می‌کنند که می‌گوید: «الحسن و الحسين امامان قاما اوقعدا؛ حسن و حسین(علیهما السلام) در همه احوال امام هستند، چه بایستند و چه بنشینند»؛ در این حدیث، «الحسن و الحسين» نشستن؛ اما آن مقام باطنی آن باز می‌گردد. این مقام باطنی در مورد امام‌رضا(ع) به مردم ما منتقل شده است و قابل تسری به کسی هم نیست؛ اما آن مقامی که جنبه «قاما»یی دارد، قابل انتقال است. به این معنا که همان اختیاراتی که معصوم در نظم سیاسی و اجتماعی دارد، ولی فقیه هم دارد. ما باید پیرامون همین مسئله نظریه‌پردازی کنیم و عطف به آن وجه ضروری نظریه‌پردازی، چند پرسش اساسی را می‌توان در مورد سیره امام‌رضا(ع) مطرح کرد. فرهنگ سیاسی ما فرهنگی است که کمتر به عقلانیت توجه نشان می‌دهد و کمتر استدلالی و برهانی است و بیشتر جنبه‌های عاطفی و ایمانی دارد. البته - همان‌گونه که اشاره کردم - این جنبه‌های (ایمانی و عاطفی) در جای خود باید وجود داشته باشند، چرا که ما نه عقل محض داریم و نه احساس محض. با این حال، بن‌مایه‌هایی از عقلانیت و تفکر در مورد نیازهای ضروری ما در حوزه شیوه‌های صحیح حکومت‌داری بایسته است.

«اگر به سیره امام‌رضا(ع) بنگریم و به ساختارهای فرهنگی و سیاسی عصر ایشان توجه کنیم، درمی‌یابیم که عصر امام‌رضا(ع)، در مقایسه با دیگر امامان، از ویژگی‌ها و اقتضائات خاصی برخوردار بود. از سوی دیگر، ورود امام‌رضا(ع) به ایران، امامت را برای ما عینیت می‌بخشد و - به تعبیر شما - آن را برای ما قابل دسترس می‌گرداند. با توجه به این دو سطح؛ یعنی هم سیره امام‌رضا(ع) و ویژگی‌های خاص عصر ایشان و هم حضور و عینیت یافتن ایشان برای ما (ایرانیان)، چه آموزه‌ها و درس‌هایی را می‌توان از این سیره و حضور گرفت. به عبارت بهتر، این سیره و حضور را چگونه می‌توان توأمان صورت‌بندی کرد؟

اشاره کردم که حضور امام‌رضا(ع) در ایران سبب تقویت باورهای تاریخی شیعی شد و بر هویت‌بخشی ما ایرانیان تأثیر نهاد. این تأثیر (حضور) مدام در طول تاریخ ما ایرانیان بازتولید شده است. در واقع امام‌رضا(ع) در حافظه تاریخی ما جایگاه ویژه‌ای دارد. فراموش نکنیم که امروزه بخشی از هویت ما به حافظه تاریخی ما بازمی‌گردد و حافظه تاریخی ما هم در راستای آن باورها و هویت دینی ماست. وقتی این حافظه تاریخی را می‌شکافیم، در درون آن حب و عشق به اهل بیت را می‌یابیم که در راستای همان نگاه سلسله‌مراتبی ایرانیان است. در واقع همین نگاه سلسله‌مراتبی است که از نبوت به امامت و در نهایت به ولایت فقیه می‌رسد. امروزه ما نه تنها در مورد امام‌رضا(ع) که در مورد همه ائمه باید یک دسته پرسش‌ها را مطرح سازیم. این پرسش‌ها می‌توانند زیرمجموعه فقه سیاسی قرار گیرند. پرداختن به فقه سیاسی یک ضرورت است. کما اینکه مقام معظم رهبری هم در جلسه‌ای که با اعضای خبرگان داشتند، بر این مسئله تأکید داشتند. به هر حال ما این پرسش‌ها را درباره سیره همه ائمه می‌توانیم مطرح سازیم: آنها چگونه حکومت کردند؟ ساختار حکومتی‌شان به چه نحوی بود؟ جایگاه مردم و حقوق مردم و نظارت مردمی چه بود؟ جایگاه مردم در مفهوم مشروعیت، قانونیت و استقرار یک نظام سیاسی چگونه بود؟

شناخت ما از حکومت امام‌علی(ع) و قیام حضرت اباعبدالله‌الحسین(ع) بیشتر از امام‌رضا(ع) است. ما برحسب آن نگاه سلسله‌مراتبی می‌گوییم که ولایت، حق معصومین است که در ضمن از مقبولیت مردمی هم برخوردارند. بنابراین هیچ تردیدی در حقانیت امام‌علی(ع)، امام‌رضا(ع) و قیام‌اباعبدالله‌الحسین(ع) نیست.

با توجه به این مقدمات می‌توان در مورد سیره امام‌رضا(ع) هم پرسش‌هایی مشابه مطرح ساخت. ما امروزه نیازمند سوال خوب هستیم. از این‌رو، در اینجا تنها سوال مطرح می‌کنیم و به آنها پاسخ نمی‌دهیم: عطف به آن نگاه سلسله‌مراتبی ما (ایرانیان) که منتج

به تشکیل حکومت می‌شود، چرا امام‌رضا(ع) ولایتعهدی را پذیرفتند؟ آیا با توجه به یک سری معیارهای اصولی آن را پذیرفتند یا با توجه به یک مصلحت؟ اگر عطف به معیارهای حقیقی ولایتعهدی را پذیرفتند، آیا آن نگاه ما به گذشتگان و آن مبانی مخدوش می‌شود؟ اگر هم امام‌رضا(ع) عطف به مصلحتی ولایتعهدی را پذیرفتند، چه مصلحتی در کار بود؟ البته بحث این نیست که بیاییم، مصلحت امام‌رضا(ع) را بشناسیم، بحث این است که قواعدی که حسب آن ایشان (امام‌رضا) یک انتخاب مصلحتی می‌کنند، می‌تواند برای ما یک معیار باشد. سوال دیگر آن است که آیا امام‌رضا(ع) با پذیرش مصلحتی ولایتعهدی به اهداف خود رسیدند؟

آنگونه که در تاریخ آمده است، پذیرش ولایتعهدی از طرف امام‌رضا(ع) محملی بود برای انتقال حقانیت اسلام و شیعه. در واقع امام‌رضا(ع) از طریق مناظره‌هایی که با پیروان ادیان و جهان‌بینی‌های گوناگون داشتند حقانیت اسلام و شیعه را به اثبات رساندند، ضمن آنکه به ما آموختند: [#8226;171](#)؛ هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین. ایشان (امام‌رضا) اهل برهان بودند و سعی می‌کردند تا توحید برهانی را به ما آموزش دهند؛ این هم یک قاعده است؛ به این معنا که امام‌رضا(ع) هم منطق و شیوه گفت‌وگو را به ما آموختند و هم توحید برهانی را. امام‌رضا(ع) به ما آموختند که در اوج قدرت باید اهل گفت‌وگو و مناظره بود. پرسش دیگر در ارتباط با سیره امام‌رضا(ع) این است که کلا سیاست ایشان نسبت به مامون چه بود؟ اینکه امام‌رضا(ع) می‌گفتند در امر حکومت‌داری دخالت نمی‌کنم، چه توجیه فقهی- سیاسی دارد؟ آیا این عدم دخالت در کشورداری می‌توانست به اهدافی که در پس آن انتخاب مصلحتی (ولایتعهدی) قرارداشت، برسد؟ به عبارت دیگر، امام‌رضا(ع) کجا سکوت کردند، کجا نقد کردند و کجا مبدع یک سیاست و تحول بودند؟

[#8226](#)؛ این مسئله با سیره دیگر امامان مانند امام‌علی(ع) و امام‌حسین(ع) چه نسبتی پیدا می‌کند؟ در ظاهر نسبتی پیدا نمی‌کند. مگر آنکه تحولاتی را رصد کنیم که پذیرش ولایتعهدی از سوی ایشان، ایجاد کرده بود.

[#8226](#)؛ مگر در فلسفه امامت گفته نمی‌شود که امامت یک زنجیره است که حلقه‌های آن به هم متصل‌اند. این به معنای آن است که همه امامان در یک جهت حرکت و در واقع اهداف یکدیگر را متحقق کرده‌اند؟ درست است. حرف من این است که پذیرش ولایتعهدی از سوی امام از روی مصلحت بوده و از روی حقیقت نبوده است. این چیزی است که با سیره امام‌حسین(ع) و امام‌علی(ع) متفاوت است اما باید دید که امام‌رضا(ع) از این پذیرش مصلحتی چه استفاده‌ای در جهت گسترش سیاست‌ها و قواعد کلی امامت کرد؛ یعنی همان سیاستی که امام‌علی(ع) نسبت به مردم، مشروعیت، عدل، انصاف در قدرت و... داشت. به هر حال همه این پرسش‌ها از یک سو به فلسفه سیاسی و از دیگر سو به فقه سیاسی بازمی‌گردد. وظیفه امروز ماست که این پرسش‌ها را دقیق مطرح کنیم و به آنها پاسخ دهیم. به هر حال مقصود من از این پرسش این بود که امام‌رضا(ع) تا چه اندازه در جهت نهادینه‌سازی قواعد سیاسی امامت عمل کرد؟ به بیان بهتر، امام‌رضا(ع) مبدع چه ساختار سیاسی‌ای بودند؟ بی‌تردید، نفس شهادت امام‌رضا(ع) نشان می‌دهد که ایشان درصدد انجام کارهای زیادی بودند و گر نه اگر تنها ساکت می‌بودند و اجازه می‌دادند که از ایشان صرفاً به عنوان یک ابزار توجیهی استفاده کنند، هیچگاه به شهادت نمی‌رسیدند.

اجازه بدهید که من تنها سوال مطرح کنم و وارد پاسخ نشوم؛ زیرا سوالات اینچنینی، برای ما ضروری است. حکومت اسلامی بدون پاسخ به این پرسش‌ها نمی‌تواند حیات و آینده خود را تضمین کند. باید ببینیم آیا پیامی که ما از اسلام و زعامت مورد انتظار و تا حدودی واقعی (تاریخی) خودمان داریم، تا چه حد امروزه اتفاق افتاده است؟

بی‌تردید این زعامت همواره مورد انتظار ما بوده و تنها در برهه‌های کوتاهی از تاریخ اسلام رخ گشوده است؛ دوران کوتاهی در عصر پیامبر(ص)، دوران کوتاه امام‌علی(ع) و قیام حضرت‌اباعبدالله‌الحسین(ع) و تا حدودی حضور امام‌رضا(ع). ما به غیر از این برهه‌های کوتاه چیزی نداریم. همه این پرسش‌هایی که مطرح کردم ریشه در این مسئله دارد که وجه شناختاری ما در ابعاد گوناگون از جمله بعد حکومتی نسبت به ائمه ضعیف است. باید دلایل این ضعف را بررسی کرد.

[#8226](#)؛ می‌شود از سخنان شما اینگونه برداشت کرد که اگر ما این پرسش‌ها را در ارتباط با سیره ائمه به ویژه سیره امام‌رضا(ع) که مورد بحث ماست، مطرح سازیم و در آنها کندوکاو کرده و پاسخ‌های در خور برای آنها آماده کنیم، می‌توانیم گامی بلند در جهت قوام‌بخشی به هویت ایرانی- اسلامی خود برداریم؛ هویتی که -به تعبیر شما- با آن ویژگی‌های خود از گذرگاه‌های تاریخی گذشته و تا به امروزه که عرصه انقلاب اسلامی است رسیده است.

همین‌طور است. وقتی می‌گوییم که هویت ایرانی سلسله مراتبی است و ثنویت در آن وجود ندارد، نمی‌توانیم از تجلی سیاسی آن (هویت) غافل بمانیم. تمام کسانی که روی هویت ایرانی کار کرده‌اند نهایتاً به 3 دوره رسیده‌اند: دوره ساسانی، دوره صفوی و دوره انقلاب اسلامی. البته انقلاب اسلامی- به نظر من- ناثنویت‌گراتر است. بنابراین تشکیل حکومت (اسلامی) ریشه در هویت گذشته ما دارد؛ پس نمی‌توان بی‌توجه به حکومت و سیاست بود. اگر معتقدیم که هویت ایرانی ما به امامت‌پذیری ما تسری پیدا کرده است، امروزه باید در ذیل همین مفهوم [#8226;171](#)؛ امامت را مطرح کنیم. باید بررسی کنیم که اداره مطلوب یک کشور اسلامی با آن پیشینه و باور چگونه است؟ بی‌شک بخشی از پاسخ این پرسش‌ها را می‌توان از سیره‌عملی و نظری امام‌رضا(ع) به دست آورد؛ منتها باید سوال خوب و غیراحساسی مطرح کرد. اداره حکومت کار سختی است. ابزار حکومت اسلامی هم فقه است و

این فقه باید پاسخگو باشد. باید سوالات خوب مطرح شود تا فقه متناظر با این سوالات استنباط شود. در اینجا نمی‌خواهم وارد این مبحث شوم که کدام روش فقهی به صلاح‌تر و بهتر است؟ طبعاً روش اصولی بهتر است؛ چرا که پای عقل را به میان می‌کشد و همان سنت فلسفی که در جهان تشیع برخلاف جهان تسنن رشد کرده، به تفکر اجتهادی و اصولی هم تسری پیدا کرده است. به هر حال، همه اینها به کنار، ما نیازمند پاسخ هستیم؛ پاسخ‌هایی اصلی. مقام‌معظم‌رهبری در جلسه با اعضای مجلس خبرگان تاکید کردند که ما باید به فقه سیاسی توجه کنیم و ما تاکنون کوتاهی کرده‌ایم. به رغم اینکه مقام معظم‌رهبری خودشان قادرند موضوع‌شناسی و حکم‌شناسی بکنند اما این مسئله (فقه سیاسی) را به حوزه علمیه احاله دادند؛ زیرا این مسئله کار یک فرد نیست؛ کار یک عقل متراکم تاریخی است که از قابلیت‌هایی هم برخوردار باشد.

&8226#8226 در تکمیل پرسش قبلی و باتوجه به نکاتی که در ارتباط با آن مطرح کردید، آیا می‌توان گفت که مهم‌ترین و عمیق‌ترین پایه‌های انقلاب اسلامی را باید در حضور امام‌رضا(ع) در ایران جست‌وجو کرد؟
بله. حضور فیزیکی امام‌رضا(ع) در ایران مشدد عامل آن تفکر انتزاعی و نظری هویتی ایرانیان بوده است.
اگر این عامل انضمامی، عینی و ذهنی نبود، شاید به این سرعت انقلاب اسلامی محقق نمی‌شد و شاید هم- البته نمی‌توان این را قاطع گفت- به دلیل فقدان این عامل (مشدد) اصلاً به وقوع نمی‌پیوست. به بیان بهتر، تحقق انقلاب اسلامی نیاز به عوامل عدیده‌ای داشته و بخشی از این عوامل می‌تواند ریشه در حضور فیزیکی امام‌رضا(ع) داشته باشد نه خود جایگاه و منزلت ایشان در نگاه سلسله مراتبی‌ای که ما ایرانیان داشته‌ایم. در واقع حضور فیزیکی امام‌رضا(ع) و قابل‌دسترس بودن ایشان در ایران از طریق زیارت سالانه بارگاه ایشان، به بازتولید هویت ایرانی مدد رسانده است.